بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 13 اردیبهشت 1396.

خب جلسه قبل اشاره کردم که مشهور محرومیت از دیه را منحصر به خصوص اخوه و اخوات امی نمی دانند. مطلق متقرب به ام را محروم می دانند ولی بزرگان زیادی تعمیم را قبول نکردند و ما هم نظر همین بزرگان را به نظرمان درست آمد. من فرصت نکردم همه کتاب ها را ببینم ولی بعضی کتاب ها را که دیدم آنهایی که برخورد کردم اینها هستند

اقتصر علی خصوص الاخوه و الاخوات من الأم الشهید الثانی فی المسالک و السبزواری فی الکفایه جلد 2 صفحه 82 و علامه المجلسی فی رساله له فارسیه

یک کتابی دارد یک رساله ای دارد ایشان حدود و قصاص و دیات مرحوم علامه مجلسی صفحه 97 این مطلب را دارد.

و شیخ حسین آل عسفور فی الانوار اللوامع جلد 14 صفحه416. و النراقی فی مستند الشیعه. آدرسش را یادداشت نکردم حالا

و شیخ عباس آل کاشف القطاع فی الفوائد الجعفریه صفحه 129. و سید الخوانساری در جامع المدارک آن هم آدرسش را یادداشت نکردم و شیخ الاراکی رسالته فی الارث صفحه 133 و سید الگلپایگانی فی حاشیه وسیله النجاه

من الاحیا السید الوالد و سید محمد سعید الحکیم

خب مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی هم در حاشیه نجات العباد احتیاط کرده اند.

خب ببینید به هر حال بزرگان قابل توجهی این مطلب را قائل شده اند و احتیاط کرده اند و مطلب خیلی صاف و پوست کنده نیست.

سؤال:

پاسخ: دیگر اشکالٌ دیگر اینها احتیاط به مصالحه این جور موارد را می دانند. فی غیر الاخوه و الاخوات ممن یتقرب بالأم اشکالٌ فلا یترک الاحتیاط ننوشته اند ولی آقایان دیگر که نوشته اند، نوشته اند الصلح دیگر. این جور موارد مواردی است که احتیاطش اینگونه است اگر همه افرادی که طرف چیز هستند کبیر باشند احتیاط به مصالحه است. اگر در میان آنها صغاری وجود داشته باشد مراعات آن صغار را بکنند و فرض کنند که اگر ارث به آن می رسید چگونه بود. این قانون کلی این جور موارد. صغار یا مجانین یعنی کسانی که در واقع باید مراعات حقشان شود. احتیاط کلی این جوری است

سؤال:

پاسخ: احتیاط اگر بخواهد بشود احتیاط آن است که اینگونه انجام شود. احتیاطاتی که هست

سؤآل:

پاسخ: دو بحث هست یک بحث این است که خود اخوه و اخوات را به کل متقرب به أم تعدی می کنیم یا خیر یک بحث بود و یک بحث دیگر این است که هر کدام از این دو مبنا را قائل باشیم این را در خصوص طبقه اول مرتبه اول قائل می شویم یا در کل مراتب؟ این که داریم

سؤال:

پاسخ: اقتصار بر اخوه و اخوات من الأم در طبقه اول نمی شود. ولی اقتصار در اخوه و اخوات من الأم فی کل مرتبهٍ می شود. خب این یک مکملی از بحث های سابق.

عرض کنم خدمت شما حالا بیاییم ما گفتیم که اصل این آن جامع المدارک آدرسش 5، 296 است. جامع المدارک را دنبالش می گشتیم آدرسش بله آقای گلپایگانی هم وسیله النجاه جلد 3 صفحه 282. از این مسائل وارد یک سری مسائلی که آن قاعده ای که در ارث طبقات بعدی بر اساس طبقات اول ارثشان تنظیم می شود که عرض کردیم آقای خویی این قاعده را قبول ندارند ولی بعضی جاها به نتیجه این قاعده فتوا داده اند. خواستیم بینیم آیا این جاهایی که فتوا داده اند این چه بوده است نکته اش چه بوده است آیا یک دلیل جایگزین این قاعده وجود دارد یا خیر. اولین مسئله بحث اولاد الاولاد بود. نوه بود. در مورد نوه

سؤال:

پاسخ: آدرس دادم فقط من مسئله نخواندم. بعضی جاها مخالف هستند و بعضی جاها مخالف نیستند. می خواهیم بگوییم که آقای خویی آن جاهایی که مخالف نیستند، آن جاهایی که مخالف هستند که خب مخالف هستند آن جاهایی که مخالف نیستند آیا دلیل جایگزینی وجود دارد یا خیر؟ آن بحث در واقع دلیل جایگزین این قاعده است. خب نوه پسری و نوه دختری، در مورد نوه پسری تقریبا شاید اختلافی نباشد که در مورد نوه پسری للذکر مثل حظّ الانثیین هست. در مورد نوه دختری، شیخ طوسی در بعضی از کتاب هایش نقل کرده است از بعضی از آقایان که به تساوی هستند و گفته است که این مطلب درست نیست. حالا یادم رفته است خودش هم در بعضی از کتاب ها فتوا می دهد یا خیر ولی به هر حال قولی به اینکه در نوه دختری به تساوی للذکر مثل حظ الانثیین نیست و مذکر و مؤنث با هم دیگر مساوی هستند وجود دارد. مرحوم محقق حلی در نکت النهایه که داشتم آدرس نکت النهایه را یادداشت می کردم که برق رفت در مدرسه. این است که آدرس نکت النهایه فوت شد. در نکت النهایه در این حث از آنها سؤال می کنند که فرق بین ولد بنت و ولد إبن چیست. ایشان می گوید که من نمی دانم چرا در مورد ولد بنت فتوا نداده اند به تساوی ولی در مورد ولد بنت این هست که چون ولد بنت ولد هست بنابر این کأنه یوصیکم الله فی اولادکم

ولد البنت ولد هست بنابر این آن هم للذکر مثل حظ الانثیین شاملش می شود. ظاهرا ایشان ولد البنت را ولد جد قرار داده است. نحوه استدلالی که هست بعید

سؤال:

پاسخ: بله نه ولد ابن که آن هم همین حکم را دارد. ایشان می گوید که ولد بنت هم مثل ولد ابن ولد است بنابر این اختصاص به آن ندارد ولد بنت هم للذکر مثل حظ الانثیین می آید. ظاهرا مستقیما به خود للذکر مثل حظ الانثیین می خواهند تمسک کنند. نه به آن سبکی که ما می گفتیم که طبق قاعده مسلّمه که هر طبقه ای به سبک طبقه قبلی طبق آن قاعده ظاهرا نمی خواهند تمسک کنند. می گویند ولد البنت ولدٌ یعنی للجد. ولد للجد. خب اینجا یک بحثی هست در مورد اینکه یوصیکم الله اصلا ولد به طور کلی مراد ولد مستقیم است یا ولد با واسطه را هم شامل می شود؟ ما در بحثش مفصل ذکر کردیم که ولد تجردش از قید اقتضا می کند که ولد مستقیم باشد. یعنی مثلا ما فرض کنید این جور مثال می زدیم می گفتیم که اگر گفتیم که این شیء معلول آن است. معلول است ظاهرش این است که معلول مستقیم است. معلول با واسطه نیاز به قید دارد. در واقع نه اینکه اضافه ولد به شخص، این اضافه عند التجرد من القرینه منصرف هست به اضافه مستقیم. با واسطه نیاز دارد به قرینه. این بحثی بود که مفصل در موردش سابقا صحبت کردیم. حالا یک بحث اینجا یک بحث کبروی هست اینکه حالا ولد الولد ولد هست یا نیست. خب این سر جای خودش. اگر کسی ولد الولد را ولد نداند که خب پیداست که به یوصیکم الله فی اولادکم مثل حظ الانثیین نمی تواند تمسک کند. ولی اگر کسی گفت ولد الولد، ولد است. آیا می تواند به این آیه شریفه تمسک کند در این بحث؟ ممکن است ما بگوییم که با توجه به اینکه اگر در این آیه شریفه به طور کلی ما ولد الولد را هم ولد بدانیم، در این آیه قرینه ای وجود دارد که باید مراد خصوص ولد با واسطه باشد. آن این است که اگر قرار باشد که این آیه برای مطلق ولد مراد باشد، باید نوه دختری ولو پسر باشد سهمش از نوه پسری، خود نوه ها را باید در نظر گرفت که وقتی می خواهیم ارث را تقسیم کنیم، نوه دختری را باید فی نفسه در نظر گرفت همچنان که مرحوم سید مرتضی قائل هست. مرحوم سید مرتضی می گوید که اگر یک شخصی مثلا یک نوه دختری دارد که پسر است و یک نوه پسری دارد که دختر است. این نوه پسری که دختر هست، یک سوم می برد و نوه دختری ای که پسر هست دو سوم می برد. ولی از جهت روایات مسلّم هست این مطلب به سید مرتضی درست نیست. خیلی روایات متعدد بر خلافش دارد و ما مفروض این است که بر این اساس داریم مشی می کنیم. بنا بر مسلم بین طایفه حالا غیر از مرحوم سید مرتضی را کار نداشته باشیم از جهت ادله مسلم است حالا. از جهت مسلم بودن ادله که نوه دختری، سهم مادرشان را می برند و نوه پسری سهم پدرشان را می برند، بنابر این نباید این آیه شریفه را تطبیق داد در بحث این آیه شریفه قابل استناد نیست. ممکن است در پاسخ این اشکال گفته شود که ببینید یوصیکم الله فی اولادکم

از این آیه شریفه چند چیز استفاده می شود. آیه شریفه استفاده می شود که اولاد مذکرشان دو برابر مؤنث ارث می برند. اگر ما بودیم و این آیه، همین فتوای سید مرتضی را می دادیم. بلکه ما بودیم و آن آیه، بالاتر از این. می گفتیم نوه مستقیم فرزند مستقیم و نوه همه با هم ارث می برند. الأقرب یمنع الابعد هم نه. تمام فرزندان، چه فرزند مستقیم باشد چه فرزند با واسطه باشد، همه یک کاسه باید در نظر گرفت للذکر مثل حظ الانثیین.

حالا چطور شد شما الاقرب می گوییم یمنع الابعد؟ دلیل مخصص داریم که حالا از اولوا الارحام هم این مطلب استفاده نشود روایات مسلم هست که وقتی وارثی اقرب وجود دارد وارث اقرب حاجب وارث ابعد هست. تخصیص می زند. همچنانی که نسبت به الاقرب یمنع الابعد به قرینه ادله دال بر این مطلب آیه شریفه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین را تخصیص زدید، نسبت به نحوه سهم بردن هم تخصیص بزنید. ما می گوییم که اگر ما بودیم خود این آیه می گفتیم که نوه ها را باید مستقیم در نظر گرفت. این فتوای سید مرتضی. ولی چون روایات گفته است که اولاد البنت، یقومون مقام البنت، ما می گوییم که سهم مادرشان را به آنها می دهیم ولی خب حالا سهم مادر را به آنها می دهیم، در میان خودشان چطوری تقسیم کنیم؟ آیه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین اقتضا می کند که به مذکّر دو برابر مؤنث داده شود. خلاصه کلام، آیه شریفه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین سه تا مفاد دارد. یک مفادش این است که اصلا تمام اولاد با هم ارث می برند. یک مفادش هم این است که این هایی که با هم ارث می برند مشترک هستند سهمشان را با هم ارث می برند یعنی اقرب و ابعد ملاحظه نمی شود. حالا کسانی هم که در یک طبقه هستند،

سؤال:

پاسخ: نه اولی این است اولی را دارم می گویم که اقرب مانع ابعد نیست. نکته دوم اینکه در هم طبقه ها هم مذکر دو برابر مؤنث می برد فی نفسه و سهم مادر های خود را نمی برند. سهم من یجرّ به را نمی برند. خودشان سهم دارند. این هم دو. نکته سوم این که مذکر دو برابر مؤنث می برد. از آن دو جهت آیه تخصیص خورده باشد، اقتضا نمی کند

سؤال:

پاسخ: سوم این هست که می گوید که مذکر و مؤنث خودشان ذی سهم هستند. سهم مستقیم دارند. این یک مطلب و مطلب دیگر این سهم مستقیمشان مذکر دو برابر مؤنث است. این ممکن است سهمشان مستقیم نباشد. چه سهمشان مستقیم باشد چه غیر مستقیم باشد مذکر دو برابر مؤنث می برد.

سؤال:

پاسخ: ببینید یک بحث این است که اقرب مانع ابعد است. یک مطلب دیگر این است که اگر جایی اقرب نبود و همه در یک طبقه بودند آنها چه؟ اینها مستقیم می گوییم یعنی این همه مشارک هستند و همه در یک ردیف هستند. سهم باباهای خود را نمی برند یک بحث این است که از آن میت ارث می برند. نه این آیه می گوید که اگر اقرب بود اقرب حاجب است. ولی اقرب نبود این ابعد مستقیم از پدر بزرگ ارث می برند. نوه پسری و نوه دختری همه از پدربزرگ ارث می برند نه اینکه سهم پدر را ببرند.

سؤال:

پاسخ: بله بگوید مستقیم. این آیه یوصیکم الله فی اولادکم می خواهد بگوید که مستقیم از بابا بزرگ ارث ببرد. این هم دو نکته. نکته سوم اینکه للذکر مثل حظ الانثیین. حالا آنها را هم بگذاریم کنار. از آن دو جهت آیه تخصیص خورده است ولی از جهت سوم تخصیص خوردنش معلوم نیست بنابر این می گوییم که نوه ها ولو ارثشان در فرض نبودن فرزند است، اولا و ارثشان به نحو ارث بردن سهم پدر و مادرشان هست سهم من یتقرب به را می برند ولو این جهت باشد ارثشان للذکر مثل حظ الانثیین هست. این تقریب استدلال هست. من فکر می کنم که مرحوم آقای خویی باید یک همچین استدلالی مطرح کرده باشند. ما سابقا اشکال می کردیم که مرحوم آقای خویی چطور قاعده را قبول ندارند ولی در اینجا این شکلی مشی کرده اند باید استدلالشان به یک همچین استدلالی باشد.

سؤال:

پاسخ: بله بله اولاد اولاد، اولاد اولاد خود میت هست ولی با این تقریبات ارث را باید للذکر مثل حظ الانثیین باید بینشان تقسیم کرد. این تقریب این وجه. ولی به نظر می رسد که این وجه با همه تلاشی که کردیم که یک تقریب فنی برایش درست کنیم به نظر نا تمام می آید. به نظر می رسد که ما چه قائل باشیم که معنای حقیقی اولاد، اولاد الاولاد را شامل می شود چه قائل نشویم در آیه شریفه مراد اولاد مستقیم است. فکر می کنم قبلا هم این را در بحث اشاره کرده بودم که این آیه شریفه وابسته به آن بحث کلی نیست. در خود این آیه ولو به قرینه روایات و مسلمات این آیه اختصاص دارد به ولد مستقیم. توضیح و ذلک بگذارید من آیه را بخوانم

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلاَدِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ

این بحث فان کنّ نساءً فوق اثنتین، در مورد ولد مستقیم است دیگر. که البته فوق اثنتین یعنی دو به بالا. آن بحث تفسیری اش را نمی خواهم بحث کنم. در این آیه دختران متعدد را دو سوم برایشان ارث قائل شده است و دختر واحد را یک سوم برایشان ارث قائل شده است. این مختص به چیزهای مستقیم هست با واسطه را شامل نمی شود. ما می خواهیم بگوییم که این ذیل که مختص به فرزندان مستقیم هستند قرینه است برای اینکه آن صدر هم اختصاص به فرزندان مستقیم دارد. توضیح و ذلک ببینید در این آیه شریفه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین بعد می گوید فان کن نساءً فوق اثنتین. این «ف» فإن کنّ یک موقعی ما می گوییم که این ان کنّ، مرجع ضمیر آن کنّ، یعنی ان کنّ الاولاد در واقع مرجع ضمیر همان اولادی هست که در قبل وارد شده است یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین فان کن یعنی فان کن اولاد الوارث، نساءً فوق اثنتین. در واقع مرجع ضمیر همان اولادی هست که در قبل هست البته با حذف وجود مذکّر در میان آنها. خب بنا بر این وجه که واضح است دیگر. وقتی ذیل اختصاص داشت به خصوص اولاد مباشر، مرجع ضمیرش هم همان اولاد هست با حذف مذکری که در آن هست آن هم اختصاص به خصوص اولاد مستقیم می کند.

اگر نه، این را به او بر نگردانیم فان کنّ نساءً بگوییم فان کان الوارث نساءً فوق اثنتین. به آنجا بر نگردانیم بگوییم به قرینه اینکه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظّ الانثیین اینکه در مقام بیان ارث هست. از اینجا یک مرجع معنوی که وارث هست پیدا می شود و این اسم کان، آن وارثی هست که از قبل از قرینه مقام آن استفاده می شود. به نظر می رسد که با این حال هم این ذیل قرینه است بر اینکه صدر اختصاص به اولاد مستقیم دارد.

سؤال:

پاسخ: یعنی به تعبیر دیگر مرجع ضمیر کنّ، به هر حال مذکور دقیقا مذکور نیست. بحث این است که همان اولاد را مرجع ضمیر هست با حذف بعضی از خصوصیات یا

سؤآل:

پاسخ: طبیعتا آن بی واسطه می شود. اصل استخدام یک مطلب خلاف ظاهری است. اگر این بگوییم درست است به هر حال خلاف ظاهر هست. بحث من این است که اگر مرجع ضمیر را از اولادکم در بیاوریم، اختصاص ذیل به اولاد مستقیم صدر را هم مختصّ به اولاد مستقیم می کند.

سؤال:

پاسخ: نه آن درست نیست. بحث استخدام اصلا آن خلاف ظاهر است بلکه اصلا درست نیست. ما حالا آنها را نمی خواهیم بحث کنیم. بنابر این مبنا که اصلا استخدام یک صنعت صحیح ادبی نیست. استخدام صنعتی است از سنخ معما و تعمیه، در قرآن تعمیه به آن شکلی که استخدام هست مناسب نیست. این بحث باید در جای خودش بحث شود. استخدام در قرآن به آن معنا تناسب ندارد. مگر بازگشت کند به همان مرجع حکمی که ما می خواهیم عرض کنیم. یک جور دیگر این است که ما بگوییم که مرجع ضمیر، از قرینه مقام بر می گردد. از آن اولادکم در نمی آید. از قرینه مقام هست که این کان الوارث نساءً فوق اثنتین. خب این اولا حتما باید پای اولاد را اینجا وسط بکشیم چون مجرد زن بودن وارث دو سوم که نمی آورد. زن هایی که اولاد باشند یعنی به هر حال آن بحث اولاد بودن در اینجا باید مطرح شود و غیر از این نمی شود. حالا از این جهت هم غمض عین کردیم. به نظر می رسد که «ف» تفریع دلالت به این معنا می کند. این مطلب را توجه فرمایید

سؤال:

پاسخ: یعنی یک بحثش این است که ما اگر بگوییم فان کان الوارث نساء فوق اثنتین. بگوییم مربوط به وارث است. وقتی مربوط به وارث شد، لازم نیست ذیل وقتی مربوط به اولاد مستقیم است صدر هم مربوط به اولاد مستقیم باشد. ما می گفتیم اینکه ذیل مربوط به، به هر حال ذیل مطلق نساء را که نمی خواهد بگوید. مربوط به اولاد است این اولاد از کجا آمده است از صدر آمده است دیگر همین جوری که سر و کله اش پیدا نشده است.

نه به قرینه خود همین دال است. نه اینکه یک حکم کلی بیان کرده است ما چون می دانیم این حکم در غیر اینجا نیست تخصیصش بزنیم. از اول این حکم حکم خاصی است. من از این جهت می خواهم غمض عین کنم خیلی روی این اصرار ندارم. عمده قضیه یک نکته دیگر می خواهم بگویم بحث «ف» تفریع که اینجا در آیه شریفه وارد شده است. ببینید ما به تناسب همین آیه، مفصّل آن سال اول ارث انواع «ف» که در آیات می آید ذکر کردیم. که «ف» در کجا می آید و یک مورد از «ف» های تفریع «ف» ای که آورده می شود این است. مثلا ما می گوییم که زید اگر روز جمعه باشد اکرامش کن فان لم یکن یوم الجمعه فلا تکرمه. این «ف» تفریع جایی که مسأله را با یک قیودی ذکر شده است می خواهیم بگوییم اگر این قید مسئله قبل تغییر کرد یک جور دیگری شد، آن حکم تغییر می کند. مثلا می گوییم اکرم العلماء العدول. فإن لم یکونوا عدولا، فلا یجب اکرامهم. این «ف» درست است در جایی که قیدی از قیود جمله بعد را تغییر کرده است اصل حکم اصل موضوع محفوظ است و قیدی از قیودش تغییر کرده است، آنجا «ف» تفریع می آورند یک «ف» مناسب هست. ولی جایی که آن موضوعی که در قبل از «ف» هست با موضوعی که بعد از «ف» هست اصلا متباین باشند. بگوییم اکرم زیدا فلا تکرم عمروا. خ این هیچ تناسب ندارد. مگر یک ارتباطی بین زید و عمرو باشد که اکرام زید توهم اکرام عمرو را هم داشته باشد. مثلا عمرو برادرش باشد می گوییم اکرم زیدا فأما اخاه فلا تکرمه. آن اشکالی ندارد جایی که آمدن صدر توهم شمول حکم نست به این مورد را داشته باشد آن هم اشکال ندارد. ولی جایی که رابطه بین ما بعد «ف» و ما قبل «ف»، تباین باشد و هیچگونه توهمی هم نباشد می گوییم اکرم زیدا فأما عمرو فلا تکرمه. حالا عمرو چه ربطی به زید دارد. زید اکرام شد حالا باید عمرو هم اکرام شود.؟ این «ف» اصلا تناسب ندارد ذکر کردنش. همچنین جایی که رابطه شان عموم و خصوص من وجه باشند اینجا هم «ف» ذکر نمی شود. مثلا بگوییم اکرم العلما فأما السادات فلا اکرامه. این چه ربطی دارد علما اکرامش واجب است سادات اکرامش واجب نیست. اگر بین این دو تا عنوان، توهم ملازمه باشد عیب ندارد. ولی وقتی توهّم ملازمه نیست. این جور هم نیست که همان موضوع باشد با حذف بعضی از قیود که آن هم «ف» به کار برده می شود. اینجا «ف» استعمالش عرفی نیست. اینجا اگر یوصیکم الله فی اولادکم للذّکر مثل حظّ الانثیین، مراد از اولاد مطلق ولد باشد. صدر می گوید که مطلق ولد للذکر مثل حظ الانثیین. ذیل می گوید نسائی که ولد مستقیم باشد، اینها دو سوم ارث می برند. این دو تا موضوع چه ربطی به هم دارد که با «ف» به هم دیگر ارتباط پیدا کند.

سؤال:

پاسخ: نه عموم و خصوص من وجه هستند. ذیل مربوط به نساء مباشر است و صدر در مورد مطلق اولاد است. چه مباشر باشند چه غیر مباشر ذیل نسبتشان عموم و خصوص من وجه می شوند دیگر. اگر اینها اولاد صدر، اولادی که در صدر ذکر شده است، خصوص اولاد مستقیم باشد، این کاملا مناسب هست «ف» تفریع. داخل در آن قسم هست که یک قیودی از آن تغییر می کند. یوصیکم الله فی اولادکم می گوید که در مورد فرزندانتان اگر این فرزندان مذکر و مؤنث داشته باشند هم مذکر باشد هم مؤنث، مذکر ها دو برابر مؤنث می برند. اگر این جور نبود همه شان مؤنث بودند. متعدد باشند دو سوم و واحد باشند یک سوم. آن کاملا متناسب هست. بنابر این اگر شما اولادکم را در صدر موضوعش را اعم از اولاد مستقیم و غیر مستقیم بگیریم، با این «ف» تفریع که در ذیل ذکر شده است تناسب ندارد. این محصّل عرض ما.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد